

روایاتی از ائمه علیهم السلام در تفسیر آیه

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد راجع به مسئله عالم ذر روایاتی از

ائمه علیهم السلام وجود دارد که در مقام تفسیر آیه

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ می‌باشند و آیه که می‌فرماید **وَ إِذْ أَخَذَ**

رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَي

أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا این آیه دلالت بر

وجود عالمی می‌کند غیر از عالم ظهور و شهادت، که

در آن عالم همگی اقرار به توحید و همین‌طور اقرار

به آثار توحید و ولایت داشتند، و منتها همان‌طوری

که در بعضی از روایات هست^۲، بعضی از افراد، با

ظهورشان، آن اقرار متفاوت بود، و بعضی‌ها با

ظهورشان آن اقرار موافق بود. که آن‌چه که در آن

عالم وجود داشته، به عینه، در این عالم ظهور

^۱ سوره الأعراف (۷) آیه ۱۷۲

^۲ الکافی ج ۱ ص ۴۳۶ و ۴۳۷ حدیث ۲ و تفسیر شریف المیزان ج ۸ ص

۳۴۰ و ۳۴۱ طبع دارالکتب الإسلامیه

خارجی و تحقق خارجی پیدا می کند.

حال صرف نظر از آنچه که در مباحث علم

عنائی و ثابتات نسبت به تمام عالم وجود

صحبت‌هایی خدمت رفقا عرض کردیم، می‌خواهیم

بینیم که در این زمینه روایات چه دلالتی دارند و بعد

از آن به این مسئله پردازیم که افرادی که قائل هستند

بر این که این آیه دلالت بر وجود عالم ذر ندارد، آن‌ها

استدلالتشان چیست؟ و همین‌طور مثبتین نسبت به

دلالت آیه، آن‌ها به چه ادله‌ای متشبث می‌شوند.

حالا روایاتی که در این زمینه هست، امروز

آن روایات را قرائت می‌کنیم، ولی بیشتر صحبت در

این است که بدون این روایات، این آیاتی که در این

مسئله هست، دلالت بر چه می‌کند؟ واقعاً دلالت بر

یک حقیقت متحققه عینیه خارجیه در همین دنیا

دارد؟ ما غیر از این دنیا که چیز دیگری نداریم! همین

است دیگر. یعنی از نظر تحقق خارجی، همین است

که در مرئی و منظر همه است. هرکسی یک بدو

تولدی دارد و یک انتهایی دارد. این مدت را دنیای

شخص گفته می‌شود. در این دنیا یا این که از زمره

مؤمنین است و اقرار به توحید و آثار و لوازم توحید است، یا این که از زمره معاندین است و اقرار به این مسئله ندارد و منکر است. و یا این که از زمره مستضعفین است که به طور کلی اصلاً، این قضیه برای او مطرح نشده و نسبت به آن فکر نکرده.

و این قضیه مستضعفین هم خیلی قضیه عجیبی است. که ما همین طور تصور می کنیم، تا یک اسم مستضعفین می آید، فرض می کنیم که آنهایی که در جنگل های آمازون و اینها هستند فقط آنها مستضعف هستند! افرادی که در بلاد بعیده، که اصلاً اسم و رسمی از معارف به آنها نرسیده، مستضعف به آنها می گویند. در حالی که مستضعف همین افراد داخل در خود مملکتها هستند و همان اشخاصی که در همین جا هستند، اینها مستضعف هستند به جهت این که معارف به آنها نرسیده و به گوش آنها نرسیده، و این خیلی عجیب است^۱.

بنده به یاد دارم در آن زمانی که مرحوم والد

^۱ رجوع شود به معادشناسی ج ۳ مجلس شانزدهم و اجماع از منظر نقد و نظر ص ۹۷ تا ۱۰۸ و جلسات شرح حدیث شریف عنوان بصری جلسه ۱۴۸ و روح مجرد ص ۳۴۶ تا ۳۵۱ و حریم قدس ص ۲۴ و ۲۵

به مشهد مشرف شده بودند، وقتی مشرف شده بودند، یک کسی از اقوام آمده بود برای دیدن ایشان، البته بعد از چند سالی و دو سه سالی گذشته بود، و آمد برای دید و برای بازدید و ماهم رفتیم.

در ضمن صحبت، ایشان گفتند که من دیدم این مردم انقلاب کرده‌اند بر علیه دستگاه، بر علیه ظلم، بر علیه نظام که نظام مخالف دین، و دست‌نشانده، این‌ها قیام کردند، انقلاب کردند و خون دادند، بچه‌هاشان، پدر، مادر، و حقیقت در واقع حقیقت اسلام بود، و این‌ها به خاطر اسلام این کار را کردند، یعنی کاری که انجام شد، این بود که خدایا ما به دنبال اسلام می‌خواهیم بگردیم، اسلام تا به حال نمی‌گذاشتند به گوش مردم برسد، نمی‌گذاشتند از مسائلش ما سر در بیاوریم، از نماز جمعه‌اش نمی‌گذاشتند ما سردر بیاوریم، از مسائل سیاسی‌اش نمی‌گذاشتند تا به حال ما سردر بیاوریم، از مسائل اقتصادی، از ارتباط با سایرین، از حقائقش، از آنچه که باید یک مسلمان برای تعالی روح و تهذیب نفس باید به آن پردازد؛ این‌ها نمی‌گذاشتند

ما بفهمیم، حالا آمدیم و می خواهیم انقلاب کنیم و این نظام را برگردانیم به یک نظام اسلامی، به یک نظام توحیدی، به یک نظامی که شعارش شعار توحید باشد، شعارش شعار ولایت باشد، شعارش شعار امام زمان باشد، امام زمان را بیاوریم در مملکتمان، امام زمان را بیاوریم در میان خانواده‌مان و به خاطر این مسئله ما آمدیم این کار را کردیم.

حالا آمدیم این کار را کردیم، تمام شد، حالا چه؟! حالا که انجام دادیم، و آن نظام گذشته سقوط کرد، و دست خدا هم پشت سر قضیه و مسئله بود، حالا چه کنیم؟ نصف قضیه درست شد. آن نظام طاغوت و نظام فاسد، آن نظام رفت. نظام دست‌نشانده استعمار آن نظام رفت، و حالا به جایش نظام توحید آوردیم. حالا از توحید چه می‌دانیم؟ از امامت چه می‌دانیم؟ از معاد چه می‌دانیم؟ از معارف چه می‌دانیم؟ درست شد؟

ایشان می‌فرمودند من دیدم که این مردم حالا که آمدند، حالا چه دستشان هست؟ هیچ! هیچ دستشان نیست. چون یک افرادی هستند که از یک

نظامی پایشان را برداشته‌اند و گذاشته‌اند در یک نظام دیگر و نظامی که آماده برای این گونه مطالب و آماده برای نشر این گونه مسائل هست.

حالا صحبت در این است که چه کسی می‌تواند آن معارف را نشر بدهد؟ صحبت این جاست. و این جا بود که من احساس وظیفه کردم، ایشان می‌فرمودند احساس تکلیف کردم که بیایم معارفی که الان به درد این مردم می‌خورد و تا به حال به گوششان نرسیده بود و به گوششان این مسائل نرسیده، آن‌ها را بیایم بگویم خوب بفرمایید! شما آمدید و انقلاب کردید و از یک نظام دست برداشتید و می‌خواهید حالا مملکتان را اسلامی کنید، مملکتان را مملکت توحیدی و ولایی کنید، خوب بفرمایید! این هم مبانی و این هم عقائد و این هم آن‌چه را که باید به آن ترتیب اثر بدهید.

به همین جهت بود که من هجرت کردم و آمدم در مشهد که زمینه‌ای پیدا کنم برای این که این مسائل را خوب به گوششان برسانم.^۱

^۱ رجوع شود به مجموعه مصاحبه هادرابطه با شخصیت مرحوم آقای حاج

واقعاً عجیب است. یعنی همین است! شما
الآن نگاه کنید، ببینید که افرادی که می آیند و به ما
مراجعه می کنند می گویند آقا ما مطالبی که در
کتاب های پدر شما می بینیم جایی ندیده ایم!
ندیده ایم! این می شود چه؟ این می شود مستضعف
دیگر!

می گوید ما جایی ندیده ایم! و این همانی
است که سال ها به دنبالش هستیم و به خصوص که
حالا مدت ها است از این قضیه گذشته و این مسئله
تازگی برای به اشخاص دارد.

شما خیال می کنید مستضعف فقط یک مشت
افرادی که در جنگل زندگی می کنند و فقط ساترشان
عبارت است از برگ درختان، آن هم اگر داشته
باشند؟!!

نه! این نیست قضیه. این مسئله برمی گردد به
آن محیطی که در آن محیط اجازه شنیدن مطالب حقّه
داده می شود یا داده نمی شود. مسئله به این
برمی گردد. و لذا شما می بینید که وقتی که افراد در

زمان امیرالمؤمنین می‌شنیدند که علی در محراب کشته شده، این‌ها واقعاً تعجب می‌کردند! می‌گفتند آقا، علی که به ما تا حالا می‌گفتند این نماز نمی‌خواند! این که نماز نمی‌خواند! این در محراب چه کار می‌کرده؟! می‌گویند در محراب کشته شده هم درست است دیگر اخبار همه می‌رود می‌رسد، یک نفر دو نفر سه نفر می‌گویند نه این درست است، قضیه، در این که در محراب کشته شده درست است، آخر علی در محراب چه کار می‌کرده!؟!

توجه کنید که چطور حکومت می‌تواند قلب واقعیات را، مسئله را برگرداند، چه افرادی را به کار گیرد، از چه نقشه‌هایی بتواند بهره ببرد، چه ترندهایی بتواند بزند که اصلاً یک نظر دیگر و یک طریق دیگر و یک چیز دیگر ...

اصلاً خیلی مسئله عجیب است، که این چطور آدم می‌تواند از روش‌های مختلف برای القاء یک هدف، و القاء یک مقصد می‌تواند از روش‌های مختلف استفاده کند و شخص را به طور کلی به او

^۱ امام شناسی ج ۲ ص ۱۰۰ و ۱۰۱

یک ذهنیتی بدهد که آن ذهنیت درست مقابل آن

واقعیت خارجی باشد. درست شد؟

این آیه عجیب آیه‌ای است! که چطور مثلاً

افراد مستضعف پیدا می‌شوند و در حالی که هنوز

ذهنیتی در این‌ها نبوده.

اصلاً گاهی اوقات وقتی که آدم بعضی از

مسائل را مطرح می‌کند، حتی هضمش برای خیلی از

خواص مشکل است! یعنی یک مطالبی است که

حتی خواص هم نشنیده‌اند.

بالاخره یک شخصی که می‌خواهد یک

برداشتی پیدا کند این برداشت که از اهوای نمی‌آید! یا

از زمین که نمی‌جوشد! یا باید کتابی را بخواند، یا

باید یک حرفی را بشنود، یا این که فرض کنید که اگر

بشود از ملکوتی، از جایی، خلاصه به یک نحوه‌ای.

خب شما ببینید مسائل چطوری مطرح

می‌شود، و حقائق چگونه مخفی می‌شود که وقتی

انسان یک مطلبی را می‌خواهد به یکی بگوید،

تعجب می‌کند: چه داری می‌گویی؟! شما هم که

دیگر خیلی داغش کردید! شما هم که دیگر خیلی

آتشش را زیاد می کنید!

اما وقتی این قضیه می گذرد، سال ها می گذرد،
فلان و این حرف ها، یک دفعه کم کم کم کم، عجب!
پس مسائل این طوری بود! پس قضایا این طوری
بوده!

حالا این افرادی که می گویند عجب عجب،
خب تا حالا مستضعف بوده اند دیگر! مستضعف
پس که می گویند؟ همین دیگر! همین که در تحت
یک شرائطی قرار می گیرد که نمی تواند اطلاعات
خودش را نمی تواند اطلاعات صحیحی قرار بدهد.
فردی را ندارد که از آن فرد سؤال کند، کتابی را ندارد
که به آن مراجعه کند و از آن طرف هم که خودش
علم غیب ندارد که بتواند صحیح را از سقیم بتواند
تشخیص بدهد، در یک فضاء بسته شده اطلاعاتی
رشد می کند، و بار می آید در آن فضا می آید و شکل
می گیرد. حالا تا این شکل گیری کی از او بیفتد و
چقدر فرض کنید مسائل مختلف گفته بشود و چقدر
فرض بکنید که مطالب گوناگون بشنود، تازه بگوید
عجب ما چه اشتباهی کردیم، ما چه مسئله ای داشتیم

و چقدر خلاصه به این قضیه ...

این خلاصه قضیه مستضعفین خیلی مسئله مهمی است، خیلی این قضیه مهمی است، و هرچه انسان روی این قضیه استضعاف فکر بکند و کار بکند کم است و به نتایج خیلی خوبی از این نظر می‌رسد.

خب این به اصطلاح سه دسته در آن جا بودند و آمدند در این دنیا ظهورش به این کیفیت است. حالا روایاتی که در این جا هست، این روایات را ما می‌خوانیم و ان‌شاءالله امروز بعضی‌اش را و اگر شد فردا بعضی دیگرش را و تا این که به این مسئله برسیم که اصلاً خود یک سیمائی از این قضیه عالم ذر برای ما حاصل بشود، که بعد از آن بتوانیم برسیم به این آیات و همین‌طور آیات دیگری که می‌تواند در این زمینه مؤید این آیات قرار بگیرد.

این روایات که مرحوم علامه در بحث روایی آورده‌اند^۱، یکی روایت کافی است که سندش سند

^۱ تفسیر شریف المیزان ج ۸ سوره الاعراف ذیل آیه ۱۷۴-۱۷۲ بحث روایی ص ۳۳۸ تا ۳۴۶ طبع دارالکتب الإسلامیه

صحيح است، از حمران، از ابي جعفر - از امام باقر -
 كه حضرت مي فرمايند: **إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَيْثُ
 خَلَقَ الْخَلْقَ خَلَقَ مَاءً عَذْبًا وَ مَاءً مَالِحًا أُجَاجًا فَاُمْتَرَجَ
 الْمَاءَانِ فَأَخَذَ طِينًا مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَعَرَكَهُ عَرَكًا شَدِيدًا
 فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ وَ هُمْ فِيهِمْ كَالذَّرِّ يَدْبُونَ إِلَهَ الْجَنَّةِ
 بِسَلَامٍ وَ قَالَ لِأَصْحَابِ الشَّمَالِ يَدْبُونَ إِلَهَ النَّارِ وَ لَا أُبَالِي
 ثُمَّ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ**

. اين يك روايت است كه كيفيت خلقت افراد

را حضرت بيان مي كند و آن ميزان تحقق ايمان و
 ارتباط را در افراد كه كم است، زياد است، مساوي
 است، مراتب مختلف ايمان به اين نحوه در اين جا در
 آن عالم بيان مي شود. و در همين كافي به اسناد
 عبدالله بن سنان است از امام صادق عليه السلام كه
 عبدالله بن سنان مي گويد: **سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
 - فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا مَا تِلْكَ الْفِطْرَةَ قَالَ
 هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عِلَّةَ التَّوْحِيدِ**

^۱ الكافي ج ۲ ص ۸ حديث ۱ طبع دارالكتب الإسلامية

قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَفِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ^۱.

و این هم یک روایت است. که همه این روایات دلالت می‌کند بر این که این مسئله قبل از این عالم بوده. باز روایت‌های اصرح از این‌ها هم وجود دارد.

در تفسیر عیاشی و خصائص سید رضی، اصبع بن نباته از علی علیه السلام، قال اتاه ابن کواء ... ابن کواء یکی از افراد در زمان امیرالمؤمنین بود که می‌آمد و گاهی سؤالاتی می‌کرد و سؤالاتش هم بیشتر جهات عقلی داشت.

قال: يا أمير المؤمنين، أخبرني عن الله تبارك و تعالة، هل كلم أحداً من ولد آدم قبل موسى؟ فقال علي: قد كلم الله جميع خلقه برهم و فاجرهم، و ردوا عليه الجواب ثقل ذلك علة ابن الكواء و لم يعرفه و نفهميد حضرت چه می‌گویند.

فقال له: كيف كان ذلك، يا أمير المؤمنين؟ فقال له: «أو ما تقرأ كتاب الله إذ يقول لنبیه: وَإِذْ أَخَذَ

^۱ الكافي ج ۲ ص ۱۲ حدیث ۲ طبع دارالکتب

رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلة
أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلة فقد أسمعهم كلامه و
ردوا عليه الجواب، كما تسمع في قول الله يا بن الكواء:

قَالُوا بَلِي

که قالوا بلي اشاره به این قضیه دارد.

فقال لهم: إني أنا الله لا إله إلا أنا، و أنا الرحمن

الرحيم، فأقروا له بالطاعة والربوبية

این دلالت می کند بر این که این، قبل از خلقت

این عالم بوده، این مسئله که دیگر بسیار صریح
است.

و ميز الرسل و الأنبياء و الأوصياء و أمر الخلق

بطاعتهم، فأقروا بذلك في الميثاق، فقالت الملائكة عند

إقرارهم بذلك: أنها می گویند: شَهِدْنَا عَلَيْكُمْ يَا بَنِي

آدم أن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ^۱

یک وقت روز قیامت نیاید به ما بگویند به ما

نگفتندها! ما نسبت به این مسئله [جاهل بوده ایم].

لذا این مسئله، همین مسئله فطری است که اشخاص

^۱ تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۴۱ حدیث ۱۱۶

واقعیت را می‌دانند، اینی که یک شیئی می‌دانند. و این بحثی است که البته مرحوم صدر المتألهین هم آن را مطرح کرده است. حالا ما می‌آییم در مباحث اسفار در جلد ششم به خصوص، در آنجا بیان می‌کنیم که چگونه همه این اشیائی که در این عالم وجود دارد، همه این‌ها یک نسخه بدل آن چیزی است که در آن جهات مافوق وجود دارد، در آن عوالم ربوبی وجود دارد، یعنی در واقع یک حقیقت است که از آنجا تنازل پیدا می‌کند و ظهورش در این عالم به این کیفیت درمی‌آید.

پس این عالم، آنچه که در این عالم هست، یک تافته جدا بافته از سایر عوالم ربوبی نیست، بلکه ظهوری است از آنچه که در آن مسئله در قضیه پشت پرده در آنجا وجود داشته و در همانجا نسبت به این مطلب مسائل روشن شده.

به عبارت دیگر، ما خیال می‌کنیم آنچه که در این عالم است عالم اختیار است، در حالی که ما اختیار و غیر اختیارمان را گذرانده‌ایم! دوره اصلمان را که نسخه اصل است ما گذرانده‌ایم و حالا این

نسخه زیراکسش را دارند به ما نشان می دهند که در این عالم داریم حرکت می کنیم و در این عالم داریم سیر می کنیم و در این عالم داریم کار می کنیم و به طور کلی غافلیم از آنچه که کار اصلی را خلاصه این که دارد انجام می دهد و چه شخصی دارد انجام می دهد. آن حقیقت وجودیه ای که در آن عالم بوده، آن حقیقت وجودیه اصل است بر خلاف تصور ما که این ظهورات در این عالم را اصل می دانیم و اصلاً التفاتی به این مسئله نداریم، آن حقیقت وجودیه که در آن عالم تحقق پیدا کرده، اصل آن بوده، اختیار در آن جا بوده، مؤمن و کافر در آن جا بوده و آن فعل در آن جا انجام شده، امام حسین شهادت را در همان جا قبول کرده و پذیرفته، منتها در این عالم دارد آن کپی آن چه را که در آن عالم پذیرفته دارد در این عالم دارد به منصفه ظهور می آورد^۱. اگر در آن عالم اختیار شهادت نمی کرد، هیئات بود که کربلایی در این جا تحقق پیدا کند. آن جناب یزید و ابن زیاد که آمدند

^۱ الکافی ج ۱ ص ۲۷۹ بَابُ أَنَّ الْأُمَّةَ لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئًا وَلَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بَعْدَ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ، برای اطلاع بیشتر در این موضوع رجوع شود به کتاب شریف افق وحی ص ۱۳۷ تا ۱۳۹

و این مسائل را به وجود آوردند، در همان عالم اختیار کردند و اگر در آن عالم جور دیگری اختیار می کردند دیگر هیچ وقت این یزید آن یزید نبود، یک یزید دیگری بود؛ آن یزیدی نبود که مقابل امام حسین بایستد، درست شد؟

و به قول خواجه عبدالله ایشان که می فرماید:

الهی همه از آخر ترسند و ما از اوّل!

که در اوّل چه گذشته؟! منتها چیزی که هست، آن را به ما نشان نمی دهند که یک وقتی خلاصه - ضعیف هستیم دیگر! - یک وقتی می آییم هنگ می کنیم، قاطی می کنیم، اگر بگویند که آقا شما یک ماه دیگر ان شاء الله ریق رحمت را سر می کشید، همین الآن به جای یک ماه دیگر همین الآن غش می کنیم می افتیم می میریم، یک ماه زودتر هم تازه از موعد خدا ...

به طرف گفته بودند - در مشهد یک بنده

^۱ برای اطلاع بیشتر در مورد کلام خواجه رضوان الله علیه رجوع شود به کتاب اسرار الصلاة ص ۲۰۱ میرزا جواد ملکی تبریزی رضوان الله علیه، فصل فی الخوف عن سوء الخاتمه، طبع انتشارات بیدار - قم

خدایی بود، یکی از آقایان. سرطان گرفته بود - گفتند شش ماه دیگر می میری. این بدبخت همچنان دق کرد که یک ماهه مرد! یعنی پنج ماه هم از اینی که دکترها گفته بودند، پنج ماه هم جلو انداخت!

در را بسته بود، کسی را راه نمی داد!

- بابا آمده ایم عیادت!

- بروید پی کارتتان! من دارم می میرم! عیادت من

به سرتان بخورد! اگر می توانید بیایید من را خوبم

کنید، عیادت می خواهید چه کار کنید؟!

یک ماهه مرد! پنج ماه زودتر! دکترها گفتند

بابا این شش ماه می توانست دوام بیاورد، این بیچاره

حالا حالا دوام می آورد، چند ماه دارو مصرف بکنید

..

این حالا پنج ماه زودتر رفت. خب اگر آن

موقع قضیه معلوم بشود که خلاصه چه بوده، خلق

خدا می گوید برو بابا پی کارت ما که معلوم است که

آخرمان به کجا می رسد، ولش کن بگذار هرچه ...

لذا مصلحت بر این است که آنها فعلاً مخفی

بماند تا این که خلاصه این نظام به هم نخورد ...

همین نظام بر حال خودش و بر کیفیت خودش باقی
بماند. درست شد؟

این مسئله در این جا شکل گرفته و همه‌اش
در آن جا بوده. منتها برای بعضی‌ها روشن می‌شود،
برای بعضی‌ها معین می‌شود.

مرحوم آقا گاهی اوقات دیده می‌شد در
صحبت‌هایشان از یکی از افرادی که در دور و برشان
بودند، می‌گفتند: فعلاً از رفقا هستند!

می‌گفتیم اوه اوه اوه! می‌گفتند فعلاً، یک دفعه
گوشمان خلاصه تیر می‌کشید، بعد از یک مدت
معلوم می‌شد که سرّ این تعبیر بالاخره چون بوده
است!

یا می‌گفتند: فعلاً که ما با ایشان هستیم، فعلاً
که ...

بله ... یا مثلاً یک تأملی می‌کردند: خدا
عاقبت همه‌مان را ختم به خیر کند!

-؟! این چه شد قضیه؟! یا مثلاً صحبتی چیزی

...

بعد از یک دفعه ده سال می‌دیدیم ا طرف

تقش درآمد! یا مثلاً بعد از پانزده سال می دیدیم چه شد، فلان و این حرف‌ها، یاد آن «خدا عاقبتمان را به خیر کند» می افتادیم!

حالا این‌ها می دانند، آن‌ها خبر دارند. همچنین می گیرند با تو می خندند انگار اوه اوه اوه یار غاری هستی که اصلاً خدا هم نمی تواند جدایتان کند! بعد همچنین ...! یک دفعه چه شد این طور شد؟! این‌ها همه چیست؟ این‌ها همه رعایت عالم ظاهر و عالم تکلیف است، با هرکسی به مقدار وسع خود و در افق خود.

ما نه! ما همینطور هردنبیلی خلاصه! به این چیزها کاری نداریم.

عرض کنم حضورتان که يك روايت است در تفسير عیاشی، از رفاعه است، قال: سئلت أبا عبد الله عن قولِ الله تعالى وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَٰلَةَ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ قَالَ نَعَمْ لِلَّهِ الْحُجَّةُ عَٰلَةَ جَمِيعٍ خَلَقَهُ أَخَذَهُمْ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ هَكَذَا قَبَضَ يَدَهُ^۱

^۱ تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۳۷ حدیث ۱۰۳

دستشان را حضرت به همدیگر زدند، گره کردند.

این حکایت از این مسئله می‌کند. در این جا البته روایات دیگری هم هست، بله در تفسیر قمی هم یک روایتی هست اصلاً صراحتش هم بسیار بیشتر است:

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ
- وَ أَشْهَدَهُمْ عِلَّةَ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ « قُلْتُ

مُعَايِنَهُ كَأَن هَذَا؟ ابن مسکان از امام می‌پرسد این در معاینه بوده؟ در حضور بوده؟

حضرت می‌فرمایند که بله، این قضیه روشن بوده و برای همه این تخاطب انجام شده. فَثَبَّتِ
الْمَعْرِفَةَ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ

یادشان رفته آن موقع چه بوده. آن معرفت ثابت شده، ولی موقفش که کجا بوده، برای این‌ها خدا فراموشی می‌آورد. یادشان می‌برد. وَ سَيَذْكُرُونَهُ
بعداً روز قیامت یادشان می‌آورد، یا وقتی از

^۱ تفسیرالقمی ج ۲ ص ۲۴۸

این دنیا می‌روند متوجه می‌شوند.

یا این که برای آن‌هایی که به مراتب می‌رسند،
آن موقف را یاد می‌آورند. لذا دیگر در این جا عرض
کردم خیلی مطالب هست، در این جا، محیی الدین در
فتوحات^۱ و در فصوص^۲ مسائلی دارند. و همانطور
آنچه را که خود بنده از بزرگان شنیده‌ام نسبت به
خودشان و نسبت به اساتیدشان، حکایت از این
می‌کند که آن افراد در سیر و سلوک، سالک وقتی آن
حقائق ربوبی را مشاهده می‌کند، متوجه می‌شود که
این‌ها را قبلاً دیده. وقتی که وارد یک عالم می‌شود،
برایش دهشت‌ناک نیست، برایش عجیب و غریب
نیست: عجب! مثل این که این جا آشنا بوده‌ایم‌ها!
مثل این که قبلاً این جا آمده‌ایم^۳!

دیده شده، بعضی از افراد حتی به خود من هم
گفته‌اند. مثلاً رفته‌اند قبل از این که ببیند رفته‌اند یک
منزلی را خریده‌اند، وقتی وارد منزل شده‌اند گفته‌اند:

^۱ فتوحات ج ۱ الباب الثامن

^۲ فصوص الحکم الفص الإسحاقی

^۳ رجوع شود به کتاب افق وحی ص ۱۱۱ تا ۱۱۷ و تفسیر روح البیان و بیان
السعادة و ابن عربی ذیل آیه ۲۵ سوره البقره

این منزل چقدر به نظر ما آشنا می‌آید! این

اتاق‌هایش، این هالش، این حیاط‌هایش!

یک دفعه یادشان می‌آید! دو سال پیش یک

خوابی دیده‌اند، این همان است! مثلاً همان خوابی که

دو سال پیش دیده الآن می‌بیند که این منزل همان

است، در ذهن آشنا می‌آید، غریبه نمی‌آید مثلاً

احساس غربت کند و خیلی افراد، حتی در موارد

دیگر هم غیر از منزل و این‌ها هم فرض کنید که یک

همچنین مسائلی هست که آشنا می‌آید، مثلاً طرف!

عجب! ما با هم قبلاً هم مثل این که یک دفعه دیگر

هم ... دو دفعه خواندیم! یک دفعه قبلاً خواندیم!

یک دفعه قبلاً خواندیم، یک دفعه حالا، و تو کجا

بودی؟!!

از این چیزها، از این مسائل هست که برای

انسان چگونه آن‌چه را که به منصفه ظهور می‌رسد،

مأنوس جلوه می‌کند، نه نامأنوس. مأنوس است. این

أنس مال چیست؟ تا انسان با چیزی قبلاً معرفت

نداشته باشد که انس معنا ندارد! هیچ! این مال یک

وادی و آن هم مال یک وادی دیگر.

این انس برای این است که ...

حالا اگر انسان به یک رتبه‌ای از ادراک

می‌رسد، ان‌شاءالله خدا همه را برساند. که به

هرچیزی که توجه می‌کند می‌بیند قبلاً اطلاع داشته!

خب این اطلاع از کجا بوده؟

! من این را می‌دانستم‌ها!

یا به یک شخص برخورد می‌کند: آقا ما قبلاً

با هم رفیق بودیم! دیده‌اید؟!

مثلاً آدم با بعضی از افراد که آشنا می‌شودها ...

در روایات هم داریم دیگر. عرض می‌شود که:

الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَ مَا تَنَاطَرَ

مِنْهَا اخْتَلَفَ.^۱

آدم به بعضی از افراد می‌رسد انگار بیست

سال با این‌ها رفیق بوده! تازه الآن رسیده‌اند! ولی با

بعضی افراد بیست سال هست، اما انگار این‌ها را

ندیده! هر روز هم با هم حرف می‌زنندها، هر روز

هم می‌خندندها، ولی فقط مال همان روز است.

^۱ بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۶۵ باب ۳۲ حدیث ۱۸

با یکی تا برخورد می‌کنی: آقا ما شما را کجا دیده‌ایم؟!

او هم می‌گوید آقا من هم همین‌طور! یک احساسی دارم! - البته اصلاً ندیده‌اند! - ما یک جا همدیگر را دیده‌ایم!

خب بله، همان جا! همان جا! همان جایی که این روایت دارد این‌جا حضرت روایت می‌کند ما آن‌جا همدیگر را دیده‌ایم! حالا این‌جا دارد آن ظهور این که آن‌جا دیده‌ایم با هم آن‌جا صحبت کرده‌ایم ...

وَ سَيَذْكُرُونَهُ.

حالا یا در روز قیامت، یا این‌که آن عرض کنم حضورتان که به واسطه سیر و این‌ها.

انشاءالله تتمه روایات رانقل می‌کنیم، چون باز هم روایات هست و بهتر این است که نسبت به این قضیه از نقطه نظر روائی به طور کل تمام بشود، آن‌وقت دیگر ببینیم که آیات قرآن نسبت به این قضیه دلالت دارد یا ندارد. و مهم برای ما همین است که وجود یک همچنین قضیه‌ای و کیفیتش ثابت بشود، حالا یا با آیات ثابت بشود، یا با روایات ثابت بشود،

یا در تلفیق هر دو بشود، آن که دیگر تفاوتی از این نظر ندارد، و همین طور کلام بزرگان و عرفاء را هم در این انشاءالله در این زمینه می‌آوریم، تا خدا چه بخواهد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد